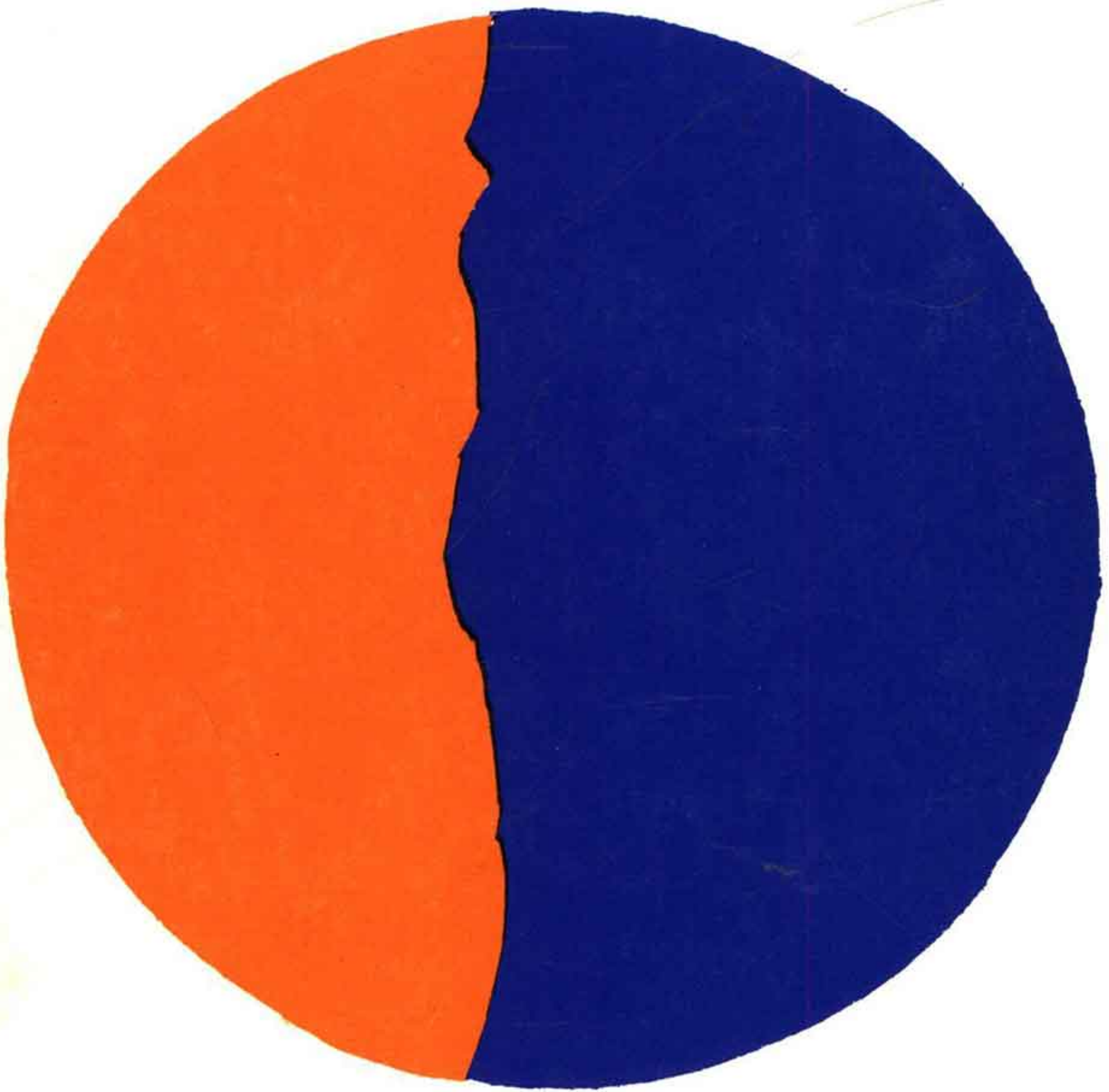


جستجو و گفتگو پیرامون

امام مہدی علیہ السلام



سید محمد باقر صدر

جستجو

**و
گفتگو**

پیرامون امام

مهدی

علیہ السلام

سید محمد باقر صدر



مؤسسہ فرہنگی خبا

صدر، محمدباقر، ۱۹۳۱ - ۱۹۷۹.
جستجو و گفتگو پیرامون امام مهدی علیه
السلام / محمدباقر صدر. — تهران: موسسه نبأ، ۱۳۷۸.
۷۴ ص.

۲۵۰۰ ریال: ISBN 964-6643-22-1-1
فهرست‌نوسی بر اساس اطلاعات فیپا.
چاپ سوم: ۱۳۸۰.
۱. محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق.-.
الف. عنوان.

۲۹۷/۹۵۹

BP۵۱/۳۵/ص۴۵

۱۷۹۳۰-۷۸م

کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری:

موسسه نبأ 

جستجو و گفتگو پیرامون امام مهدی 

مؤلف: شهید آیت الله سید محمد باقر صدر

ترجمه: کتابخانه بزرگ اسلامی / ادیت و بازنویسی: مصطفی رحماندوست
چاپ اول: ۱۳۷۸ / چاپ دوم: ۱۳۷۹ / چاپ سوم: ۱۳۸۰ / لیتوگرافی: نبأاسکرین

چاپ و صحافی: رامین/کد: ۳۵/۹۲/م

تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه/بها: ۳۸۵۰ ریال/ناشر: انتشارات نبأ

نشانی: تهران، کارگرشمالی، کوچه هما، پلاک ۶

تلفن: ۸ و ۷۰۷۱۱۰۶۴۲ فاکس: ۶۹۴۴۶۱۵

شابک: ۹۶۴-۶۶۳۴-۲۲-۰۱-۱-۲۲-۶۶۴۳-۹۶۴ ISBN:964 _ 6643 _ 22 _ 1

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«اعتقاد به مهدی» علیه السلام تنها نشانگر یک باور اسلامی - با رنگ خاص دینی - نیست؛ بلکه، افزون بر آن، عنوانی است برای خواسته‌ها و آرزوهای همه انسانها؛ با کیشها و مذاهب گوناگون. همچنین، بازده الهام فطری مردم است، که با همه اختلاف‌هاشان در عقیده و مذهب، دریافته‌اند که برای انسانیت در روی زمین «روز موعود»ی خواهد بود. روزی که با فرارسیدن آن، هدف نهایی و مقصد بزرگ رسالت‌های آسمانی تحقق پیدا می‌کند و مسیر آن - که در طول تاریخ، پر از فراز و نشیب و پرتگاه بوده - به دنبال رنجی بسیار، همواری و استواری لازم را می‌یابد.

انتظار آینده‌ای این چنین ، تنها در درون کسانی که با پذیرش ادیان ، « جهان غیب » را پذیرفته‌اند راه نیافته ، بلکه به دیگران نیز سرایت کرده است . تا آنجا که می‌توان انعکاس چنین باوری را در مکتبهایی که جهت گیری اعتقادی‌شان ، با سر سختی وجود « غیبت و موجودات غیبی » را نفی می‌کند ، دید .

برای مثال ، در ماتریالیسم دیالکتیک که تاریخ را بر اساس تضادها تفسیر می‌کند ، روزی مطرح است که تمامی تضادها از میان می‌رود و سازش و آشتی حکمفرما می‌گردد .

بدین سان می‌بینیم که تجربه درونی‌ای که بشریت در طول تاریخ ، در مورد این احساس داشته ، در میان دیگر تجربه‌های روحی ، از گستردگی و عمومیت بیشتری برخوردار است .

دین نیز ، به این احساس روحی همگانی استواری می‌بخشد . همچنین ، با تاکید بر این عقیده که « زمین ، همان گونه که از ظلم و بیداد پر شده ؛ از عدالت و دادگری آکنده خواهد شد » به این احساس ، ارزشی عینی می‌دهد و اندیشه باورمندان به این اعتقاد را ، به سوی «ایمانی به آینده راه» متوجه می‌سازد .

چنین ایمانی ، تنها مایهٔ دلداری و شکیبایی نیست ، بلکه آفرینندهٔ یک سرمایهٔ روحی بزرگ است که نیروی دفاعی جاودانه‌ای را سبب می‌شود و در هر زمانی مبارزه با ستم و و ستم‌بارگی را - هر چند که بر همهٔ گیتی چیره شده باشد - ممکن جلوه می‌دهد . زیرا چنان پرتوی از فروغ امید را به دلها می‌افکند ، که همواره در روح آدمی ، نئمت ناامیدی را نابود می‌کند و پدید آورندهٔ این اعتقاد است که :

اگر رخدادهای دهشتناک به روی هم انباشته شوند ، و جهان در دل تاریکیها و ستم فرو رود ؛ باز هم باید مشعل امید را در دل روشن نگاه داشت و به سوی عدالت رفت ، زیرا « وجود روز موعود » نشان می‌دهد که عدالت ، توانایی رو به رو شدن با جهانی پر از ستم و بیداد را نیز دارد ، و می‌تواند بنیادهای ظلم را - هر چند هم ریشه‌دار و قوی - به لرزه در آورد ؛ و بر گسترهٔ جهان بیداد زده ، چیرگی یابد .

همچنین ، گویای این حقیقت است که « ستم به ناچار ، در هم خواهد شکست ؛ حتی آن زمانی که بر فراز برترین قله‌های توانمندی باشد . »

بنابراین ، به هر فرد ستم زده و هر توده ستم کشیده ،

امیدی بزرگ می‌بخشد؛ که خود را بر دگرگون سازی بنیادها و باز سازی جامعه توانا ببیند.

از آنجا که اعتقاد به مهدی علیه السلام، پیشینه‌ای درازتر و دامنه‌ای گسترده‌تر از اسلام دارد؛ طبیعی است که مرزهای اسلامی آن، تمامی آرزوها و چشمداشت‌هایی را که از سپیده دم تاریخ به این اعتقاد پیوسته، در خویش جای داده است. اسلام اعتقاد به مهدی علیه السلام را از آن چنان بار فرهنگی پر توانی برخوردار کرده است که بتواند سرمایه روحی بزرگی، برای «مستضعفین» دنیا باشد؛ و در بر افروختن احساسات همه ستم‌کشها و شکنجه دیده‌های تاریخ، و رهبری آنها به سوی عدل و داد؛ قدرت بیشتری داشته باشد. زیرا اسلام، موضوع این اعتقاد را، از محدوده «ذهن» به دنیای «واقعیات» آورده، و آن را از «آینده» به «حال» انتقال داده است، به جای باورداشتن و چشم دوختن به نجات دهنده‌ای که در آینده‌ای ناشناخته و دور پدید می‌آید؛ به رهایی بخشی ایمان دارد که اکنون هست و همانند دیگر منتظران، چشم به راه رسیدن روز موعود و شرایطی است که به او امکان می‌دهد تا به هدف بزرگ خود جامه عمل بپوشد.

بنابر این موضوع مهدی علیه السلام، نه اندیشه

چشم به راه نشستن کسی است که باید زاده شود ، و نه یک پیشگویی است که باید در انتظار مصداقش ماند ! بلکه واقعیت استوار و فرد مشخصی است که خود نیز ، در انتظار رسیدن هنگام فعالیتش به سر می برد : در میان ما - با گوشت و خون خویش - زندگی می کند ؛ ما را می بیند و ما نیز او را می بینیم ، در فضای دردها و رنجها و آرزوهای ماست و در اندوه و شادی ما شریک است ، شکنجه های آزردهگان ، و تیره روزی ناکامان زمین و بیداد ستمگران را - دور یا نزدیک - می بیند و به انتظار لحظه ای است که فرارسد و دست پر توان خویش را به سوی همه رنج کشیدهگان و محرومان و سیه روزان دراز کند و طومار ستمگران را بریده و در هم پیچد .

البته تقدیر این رهبر منتظر ، چنین است که خود را آشکار نسازد و با این که همراه با دیگران ؛ لحظه موعود را انتظار می کشد ، خود را به آنان ننمایاند .

روشن است ویژگیهای اسلامی این فکر ، فاصله پنهانی موجود بین ستمزدگان و آن نجات بخش مورد انتظار ، را کم می کند و احساس روحی مشترکی میان بیداد کشیده و نجات بخش به وجود می آورد . پلی می شود که فاصله دراز انتظار را کوتاه کند . اگر « مهدی »

علیه السلام را - به عنوان انسانی مشخص ، که هم اکنون زنده است - بپذیریم و اعتقاد داشته باشیم که او هم مانند ما زندگی می کند و چشم به راه روز موعود است ؛ با این باور ، در حقیقت به اندیشه طرد بی حد و مرز همه ستمها رسیده ایم ، که مهدی علیه السلام سمبل آن است . کسی که هم اکنون به صورت یک رهبر طرد کننده ستم ، تجسم یافته است . رهبری که منتظر است و - همان گونه که در احادیث آمده - به گونه ای رخ می نماید ، که فرمانبری از هیچ فرمانروایی را نپذیرفته است ، و ایمان به او ، هم ایمان به ستم براندازی است ، و هم همگامی و همراهی با او .

در احادیث نیز ، پیوسته ، « انتظار فرج » و درخواست ظهور مهدی علیه السلام ، ترغیب و توصیه شده است تا مؤمنان همواره ، چشم به راه او باشند . این تشویق ، تحقق همان پیوستگی روحی و وابستگی وجدانی منتظران ظهور و رهبرشان است . چنین بستگی و پیوندی ، جز با این که مهدی علیه السلام را هم اکنون انسانی تجسم یافته بشماریم ، پدید نمی آید .

می بینیم که « تجسم یافتن مهدی » علیه السلام ، تحرک تازه ای به « فکر انتظار منجی » می بخشد و آن را از

توانایی و آفرینندگی بیشتری برخوردار می‌کند .
گذشته از آن ، در انسانی که به طرد ستمها پرداخته ،
و رهبر منتظر خود را نیز همدرد و همرنج و همسان و
وابسته به خویش احساس می‌کند ، نوعی مقاومت و
شکیبایی - در برابر دردهایی که در اثر محرومیت به او
رسیده - ایجاد می‌شود .

البته « تجسم مهدی » علیه‌السلام در عین حال ،
« موضوع مهدی » علیه‌السلام را در نزد گروهی از مردم ،
با ویژگیهای منفی ، معرفی کرده است . زیرا آنها چون به
دشواری می‌توانند قضیه را فرض و تصور کنند ،
می‌پرسند :

۱ - اگر مهدی علیه‌السلام ، انسان زنده‌ای است که
بیش از یازده قرن پیش با همه توده‌ها معاصر بوده ، و اگر
این زنده بودنش نیز تا زمان ظهور ادامه یابد ، چگونه
می‌توان برای یک انسان ، چنین زندگانی درازی را
پذیرفت ؛ و این که توانسته است از دست قوانین طبیعی -
که پیری و فرسودگی را مقدر هر انسان کرده - جان سالم
بدربرد ؟ اگر واقع بینانه بیندیشیم ، چنین فرضی محال
نیست !؟

۲ - خداوند پاک و برتر ، چه اصراری در مورد این

انسان ویژه دارد، که به خاطر او، قوانین حاکم بر طبیعت را در هم ریخته و - برای طولانی کردن زندگی او و نگاهداریش به خاطر روز موعود - به کاری محال پرداخته است؟ مگر مادران بشر، از زادن رهبران با کفایت عقیم‌اند؟

۳ - چرا خداوند روز موعود را برای رهبری نمی‌گذارد که همراه با سپیده دم آن روز، زاییده شود و مانند همه مردم زمانش پرورش یابد، و نقش خود را به انجام برساند و زمینی را که در زمان او، پر از ستم و بیداد شده، آکنده از عدل و داد کند؟

۴ - اگر «مهدی» علیه‌السلام نام فرزند یازدهمین امام، از اهل بیت علیهم‌السلام است و در سال ۲۵۵ ه. ق. زاده شده، و پدرش نیز در سال ۲۶۰ ه. ق. در گذشته؛ پس وی در هنگام وفات پدر، کودکی خرد سال بیش نبوده است مسلماً پنج سالگی سنی نیست که پدری بتواند فرزندش را به رشد کامل فکری و دینی برساند. پس چگونه این فرد توانسته شایستگی لازم را باز یابد و به ایفای نقش بزرگ خویش در صحنه دین و دانش پردازد؟

۵ - بر فرض، امکان چنین امری را پذیرفتیم؛ باز چگونه می‌توانیم وجود مهدی علیه‌السلام را محقق

انگاریم؟ آیا انسان می‌تواند درستی این گونه فرضیه‌ها را - بی آن که دلیل علمی یا دینی کوبنده‌ای اقامه گردد - باور کند؟ آیا تنها نقل چند روایت، درست یا نادرست، برای واداشتن ما به پذیرش این فرضیه کافی است؟

۶ - اگر این رهبر، شایستگی لازم را برای نجات مردم دارد، پس این همه انتظار طولانی برای چیست؟ مگر این همه رنج و محنت و رویدادهای جانگداز جهانی بس نیست و وقت ظهور او برای برپای داشتن عدالت نرسیده است؟

۷ - همچنین در مورد نقش مهدی علیه‌السلام در روز موعود، این پرسش را مطرح می‌کنند که چگونه یک فرد می‌تواند چنان نقش بزرگ قاطع و دگرگون‌کننده‌ای را در صحنه گیتی داشته باشد؟ «یک فرد» هر چه هم که بزرگ باشد، به تنهایی نمی‌تواند تاریخ را بسازد و آن را وارد به مرحله تازه‌ای کند. زیرا هسته‌های اصلی یک جنبش تاریخی، تنها در زمینه‌های عینی و تضادهای موجود در آن جامعه، پرورش می‌یابد و عظمت شخص نیز از همین زمینه‌ها سرچشمه می‌گیرد.

۸ - کدام شیوه فکری است که بتوان از محتوای آن، عاملی را تصور کرد که دگرگونی بنیادین و بزرگ، و

پیروزی کوبنده عدالت را بر همه موجودیتهای ستم و بیداد و سرکشی، به دست «فرد» ممکن بشمارد؟ در حالی که نفوذ و توانایی ستمگران، بسیار است و آخرین ابزارهای نابودی و ویرانی را در اختیار دارند، و به موقعیتهای وحشتناکی در صحنه قدرتهای لشگری و سیاسی رسیده‌اند؟



آنچه که گذشت، پرسشهایی است که گهگاه در مورد «مهدی» علیه‌السلام به ذهن می‌آید و به شکلها و صورتهای گوناگون بیان می‌شود. انگیزه‌های راستین این پرسشها، تنها جنبه فکری ندارد، بلکه از یک منشاء روحی نیز سرچشمه می‌گیرد که باید آن را «احساسی از واقعیتهای چیره جهان» و یا «ناتوان شمردن فرصتها برای ایجاد دگرگونی ریشه‌ای» نامید. از آنجا که این احساسها از سوی واقعیتهای حاکم بر جهان برانگیخته می‌شوند، با گذشت روزگار، این پرسشها نیز در پی هم می‌آیند و تردید و دودلی‌ها را بیشتر می‌کنند، تا آنجا که روحیه شکست و ناتوانی، کار را بجایی می‌رساند که آدمی به سختی می‌تواند تصور کند که جهان را چنان دگرگون کننده‌ای در هم می‌ریزد و آن را از ستمهای تاریخی تهی

می‌سازد و مایه‌های تازه بدان می‌بخشد ، مایه‌هایی که بر بنیاد درستی و دادگری باشد . این دشواری تصور ، باعث می‌شود که آدمی تردیدها و دودلی‌های خویش را به گونه پرسشهای مکرر آشکار کند و انگیزه‌ای برای نفی موضوع شود .

اکنون ما پرسشهای یاد شده را بررسی می‌کنیم و در کنار هر کدام ، لحظاتی کوتاه به تفکر می‌ایستیم .

① زندگانی طولانی

این پرسش مطرح است که آیا امکان دارد یک انسان، قرنهای بسیار زندگی کند، تا رهبر موعود را مصداق چنین عمری بگیریم؟ او اکنون بیش از ۱۱ قرن را سپری کرده و حدود چهارده برابر یک انسان معمولی که مراحل زندگی را، از کودکی تا پیری، دیده عمر کرده است.

در پاسخ باید گفت که «امکان»، یکی از سه معنی زیر را می‌دهد:

۱ - امکان عملی

۲ - امکان علمی

۳ - امکان منطقی یا فلسفی

مقصود از «امکان عملی» آن است که یک امر تا آن

حد «شدنی» به نظر آید، که هر کسی در وجود خود نیز چنین نیرویی را بیابد. برای مثال: سفر به اقیانوسها و رسیدن به عمق دریاها و رفتن به کره ماه، اموری هستند که امروزه امکان عملی یافته‌اند.

غرض از «امکان علمی» هم، آن است که اگر چه امری به مرحله امکان عملی نرسیده باشد - که با ساخته‌ها و پدیده‌های تمدن کنونی، به انجام آن مبادرت کنیم - اما در آستان دانش و در برابر موضع گیریهای پویای علم، نتوانیم دلیلی بیابیم که امکان آن امور و وقوعشان را نفی کند.

برای مثال: فرود آمدن انسان در کره زهره، از دیدگاه دانش، به هیچ وجه نشدنی نمی‌نماید، و انگیزه‌ای برای نفی وقوع آن وجود ندارد. موضع گیریهای کنونی دانش، به ما می‌گوید که گرچه این آرزو تا به امروز تحقق نیافته است، ولی در امکان وقوعی آن تردیدی نیست. زیرا میان فرود آمدن انسان در کره زهره و کره ماه، بیش از یک درجه فاصله نیست. با گذشتن از دشواریهایی که دورتر بودن راه پدید می‌آورد؛ فرود آمدن در زهره را - اگر چه عملاً امکان نیافته - از نظر علمی می‌توان ممکن شمرد. بر عکس، رفتن به خورشید از نظر علمی هم،

ناممکن است. زیرا دانش و تجربه، جایی برای تصور آن ندارد، که مثلاً اختراع پوششی را ممکن بدانیم که جان انسان را در برابر کوره و حشتناک و سهمگین خورشید، محافظت کند.

هدف ما از امکان فلسفی یا منطقی نیز، آن است که امری، در برابر عقل - یا با در نظر گرفتن تجربه‌های پیشین و قوانین گذشته - مانعی برای تصور وقوع نیابد تا حکم « محال » پیدا کند.

برای مثال: امکان منطقی ندارد که سه پرتقال به دو بخش مساوی تقسیم شوند، بدون آن که یکی را به دو نیم کنیم. زیرا عقل پیش از تجربه و عمل می‌گوید که « سه » یک عدد « فرد » است و هیچ‌گاه زوج نمی‌شود، پس عقلاً ممکن نیست که سه پرتقال را به دو بخش مساوی تقسیم کنیم. زیرا بخش‌پذیری آن به دو قسمت مساوی، مستلزم آن است که « سه در آن واحد، هم فرد باشد و هم زوج »! و این تناقض است و « تناقض محال منطقی است ».

اما رفتن انسان به درون آتش، بی آن که بسوزد، و نیز رفتن آدمی به کوره خورشید - بی آن که گرمای خورشید در او اثر کند - امری نیست که از جنبه منطقی

محال باشد، چون مستلزم هیچ تناقضی نیست.
 اگر فرض کنیم حرارت جسمی که گرمای آن بیشتر است، در جسمی با گرمای کمتر، اثر نکند، تناقض از بین رفته است. هر چند این فرض برخلاف تجربه‌های گذشته ماست که ثابت می‌کند: دو جسم، که یکی حرارتش بیشتر از دیگری باشد، وقتی در کنار هم قرار بگیرند، به عباده حرارت می‌پردازند، تا حرارت هر دو مساوی شود.

بنا بر این در می‌یابیم که امکان منطقی، دایره‌ای پهناورتر از امکان علمی دارد و دایره این یکی نیز نسبت به دایره عملی از گستردگی بیشتری برخوردار است.

شکی نیست که از نظر منطقی، امکان زندگانی هزاران ساله برای انسان وجود دارد. زیرا این مسئله از نظر عقلی محال نیست. و در این گونه فرضیه‌ها، تناقضی دیده نمی‌شود. زیرا «زندگی» مفهومی است که «مرگ» زودتر از آن را در خود نهفته ندارد. در این امر تردیدی نیست. همچنین مسلم است که زندگانی طولانی، فعلاً امکان عملی ندارد، و مانند مسائلی چون - رفتن به ماه و فرو رفتن در آنها - نیست، که با وسائلی که اکنون در اختیار بشر است، و با دست آوردهایی که از محتوای

آزمایشهای علمی نصیب انسان شده ، بتوان عمر انسان را به صدها سال افزایش داد . اما از دیدگاههای علمی ، این مسئله صورت دیگری می یابد و باید گفت که دانش امروز دلیلی نمی بیند که امکان عمر طولانی را از جنبه نظری نفی کند .

بررسی علمی و بحث مسئله طول عمر ، در حقیقت بستگی دارد به نوع تفسیری که علم فیزیولوژی از « پیری و فرسودگی » دارد . این قانون که : « پیری و فرسودگی » زائیده یک قانون طبیعی حاکم بر بافتهای پیکره انسانی است ، و ضروری است که بدن پس از رسیدن به آخرین مرحله رشد ، کم کم فرسوده شده ، برای ادامه زندگی ، کارآیی کمتری داشته باشد ؛ تا آنگاه که در لحظه ای معین از کار بیفتد . آیا حتی در مورد بدنی هم که از هر گونه تأثیر خارجی بر کنار مانده صادق است ؟ یا این که فرسودگی و کاهش کارآیی بافت و نسوج مجموعه بدن به چشم می خورد ؛ نتیجه نبرد با عوامل بیرونی - مانند میکربها و سموم - است که به بدن انسان راه می یابند ؟

این پرسشی است که دانش امروز ، از خود می کند و

در راه پاسخ دادن به آن هم می کوشد . در محدوده

برداشته‌های علمی معاصر ، به این پرسش پاسخهای گوناگونی داده شده است : اگر پیری و فرسودگی و ناتوانی ، نتیجه مبارزه جسم با عوامل بیرونی معین ، و تأثیر پذیری از آنها باشد ؛ از جنبه نظری امکان دارد که بافتهای تشکیل دهنده بدن انسان را از عوامل معین و مؤثر در آن ، برکنار داشت ؛ تا زندگی آدمی طولانی شود. اما اگر از دیدگاه دیگر به بررسی بپردازیم ، به این نتیجه می‌رسیم که پیری یک قانون طبیعی است و هر بافت و اندام زنده‌ای ، در درون خود ، عامل نیستی حتمی خود را نهفته دارد که در اثر مرور زمان ؛ موجود زنده را خواه ناخواه به مرحله فرسودگی و مرگ می‌رساند . ولی نگرستن از این دیدگاه هم مستلزم آن نیست که هیچ گونه انعطافی در این قانون طبیعی زاه نیابد . بلکه اگر همچنین قانونی مسلم انگاشته شود ، تازه قانون انعطاف پذیری است . زیرا هم ما ، در زندگی معمولی مان می‌بینیم ؛ و هم دانشمندان در آزمایشگاه‌های علمی شان مشاهده می‌کنند که : پیری یک بدیده فیزیوژیکی است و ربطی به « زمان » ندارد . گاهی زود فرامی‌رسد و گاهی با فاصله زمانی بیشتری اشکار می‌گردد . تا آنجا که برخی از سالمندان را می‌بینیم که نشانه‌های پیری بر اعضاء آنان

ظاهر نشده و از نرمی و نازگی برخوردارند. پزشکان و متخصصان نیز بر انعطاف پذیری این قانون تصریح دارند. حتی بعضی از دانشمندان توانسته‌اند عملاً از انعطاف پذیری این قانونی که طبیعی و ضروری تلقی شده است بهره گیرند؛ و زندگی پاره‌ای از حیوانات را از صدها برابر عمر طبیعی آنها بیشتر کنند (۱)

۱ - هزاران سال است که بشر آرزوی کند که فرا سپدن مرگ را، که پدیده‌ای متدرج است، به تأخیر اندازد. در فرون گذشته، پژوهشهای کیمیاگران، برای دست یافتن به اکسیر حیات به نتیجه نرسید.

در اواخر قرن نوزدهم، پیشرفتهای علمی موجب شد که امید به زندگی طولانی تر دوباره رونق بگیرد و شاید همسفردها، این رؤیای شیرین به واقعیت پیوندد! در این مورد، دانشمندان به آزمایشهای درباره حیوانات پرداخته‌اند.

برای مثال، دکتر کورنل در آزمایشهای خود در کورنل - و «آلکس کاسنور» در دانشگاه لندن، تجربه‌هایی در مورد رابطه تغذیه و پیری انجام دادند. «آلکس کاسنور» توانست در آزمایشهای خود، طول عمر دسته‌ای از موشها را پنجاه درصد افزایش دهد.

نتایج مطالعات چهار ساله «ریچارد روجسندر» کارشناس دیگر آمریکایی - در استفاده از «دی میتل آمینو»

اینان با به دست آوردن موفقیت‌های چشمگیر ، قانون پیری طبیعی را شکسته ، از نظر علمی روشن ساخته‌اند که عقب انداختن پیری یا فراهم ساختن موقعیتها و عوامل معین ، امری است که از نظر علم امکان دارد . اگر دانش امروز ، نمی‌تواند این برنامه را در مورد پدیده‌هایی چون «انسان» پیاده کند ؛ تنها به دلیل دشواریهای بیشتری است که در مورد انسان نسبت به حیوانات دیگر وجود دارد .

بنابر این علم با موضع گیریهای پویایش ، نشان می‌دهد که از جنبه نظری ؛ دلیلی برای نفی امکان دراز شدن عمر انسان ، وجود ندارد . خواه پیری را از این دیدگاه ببینیم که نتیجه و بازده مبارزه جسم با عوامل بیرونی و تأثیر پذیری از آنهاست و یا این که نتیجه یک قانون طبیعی بدانیم که در درون موجودات زنده نهفته است و آنها را به سوی مرگ و نیستی می‌کشاند .

« اتانول » ، در طول عمر موشها - در بهار ۱۹۷۲ م . منتشر شد . این دانشمند و گروه همکارش ، به این نتیجه رسیدند که مصرف « دی میتل آمینو - اتانول » طول عمر موشها را ، در مدت آزمایش ، بین ۶ تا ۴۹ درصد افزایش داده است . مطالعه روی پشه‌ها به امکان افزایش طول عمر آنها حتی تا ۳۰۰ برابر منجر شده است !

در پرتو آنچه گفته شد ، می‌توانیم درباره « عمر مهدی » علیه‌السلام به بررسی بنشینیم و به پرسشها و شگفتیهایی که پیرامون آن را گرفته پاسخ گوئیم . پس از آن که امکان علمی و منطقی عمر طولانی ، مشخص شد ، و دریافتیم که دانش نیز ، در راهی است که این امکان نظری را به امکان عملی تبدیل کند ، دیگر هیچ انگیزه‌ای برای شگفتیها باقی نمی‌ماند . مگر این که در « دانش مهدی » علیه‌السلام شک کنیم و پیشی گرفتن علم او را بر کاروان دانش بشر ، بعید بشماریم !

اگر این مسئله مطرح باشد که به خاطر زنده نگه‌داشتن این رهبر ، چگونه اسلام توانسته بردانش پیشی بگیرد ؟ طرح این پاسخ لازم است که : این تنها موردی نیست که اسلام از حرکت دانش پیش افتاده باشد . مگر مجموعه شریعت اسلامی ، چندین سده بر حرکت علم و تحول طبیعی اندیشه‌های انسانی پیشی نگرفت ؟ مگر اسلام در زمینه فرمانروایی، درست ، برنامه‌هایی را عرضه نکرد ، که آدمیان - در حرکت مستقل خویش - پس از گذشت صدها سال شایستگی رسیدن به آن برنامه‌ها را یافتند ؟ مگر اسلام قوانین استوار و فرزانه‌ای نیاورده که انسان - فقط در سال‌های اخیر - توانسته به راز و فلسفه و

انگیزه برخی از آنها پی ببرد؟ یا مگر پیامبر اسلام به کشف و بازگویی رازهای آفرینش نپرداخت؟ رازهایی که از خاطر هیچ انسانی نگذشته بود و پس از سیر تکاملی دانش به اثبات رسیدند؟ اگر همه اینها را باور داریم، چگونه برای خداوند بلند مرتبه و فرستنده شریعت اسلام، دشواری شماریم که مهدی علیه السلام را بردانش زمان پیشی دهد؟

ما در این جا، فقط آن بخش از پیشی گرفتنهای اسلام بر دانش را، پشتوانه استدلال خود قرار دادیم، که مستقیماً می توانیم آنها را درک کنیم. ممکن است نمونه های دیگری از پیش آگاهیها را به آن بیفزاییم که هنوز سیر تکاملی دانش به آنها نرسیده است. برای مثال خداوند ما را آگاه ساخته که پیامبر را در یک شب، از خانه کعبه تا مسجد اقصی سیر داده است. درک چگونگی این سیر را، اگر در محدوده سرزهای قوانین طبیعی بررسی کنیم، نشان گر بهره برداری از قوانین حاکم بر طبیعت است؛ به شکلی که دانش هنوز، نتوانسته به ویژه گیهای آن راه یابد شاید صدها سال دیگر لازم باشد تا چگونگی آن مشخص گردد.

این خبر خدایی که از اعطای قدرت حرکتی چنان

برق آسابه پیامبر - یاد می کند - پیش از آن که عمل بتواند چنین آرزویی را ممکن شمارد - بر همان پایه ای است که به آخرین جانشین تعیین شده پیامبر ، چنان زندگانی درازی ارزانی شده است . بعد از دست بردن از آن که دانش بتواند به چنان آرزویی جامه عملی بپوشد .

طول عمری که خداوند بزرگ ، به موعود منتظر و نجات بخش بخش بخشیده ، در مرزهایی که مردم تا سوت بدان خو گرفته اند و دانش به آن قطعیت داده ، امری شگفت می نماید . اما آیا خود نقش دگرگون سازنده و کوبنده این رهبر ، در مرزهای مورد پذیرش مردم امروزی و نمودهای تحولات تاریخی گذشته ، شگفت آور نیست ؟ مگر دگرگون کردن جهان و از نو ساختن بنای آن بر پایه تمدنی تازه ، و شالوده ای از درستی و داد ، که بر عهده او نهاده شده ، نقش سترگی نیست ؟ پس چرا وقتی از مصلحتات این مأموریت بزرگ ، با پدیده ها و پیوندهایی بیرون از محدوده پذیرفته های ما ، بر می خوریم - همانند طول عمر او - دچار سنگتی می شویم ؟ زیرا سنگتی این ویژگیهای مقدماتی ، شگفت آورتر از ابزاری نقش بزرگی نیست که مهدی موعود علیه السلام باید آن را به انجام برساند .

شاید این تنها یک تصادف باشد که در طول تاریخ انسان، تنها دو تن مأمور به پاک ساختن تمدن انسانی از مایه‌های فساد و تباهی، و دوباره سازی آن گردند و هر دو را نیز، آن چنان زندگانی درازی شود که چندین برابر یک آدم معمولی، عمر کنند! «نوح» نخستین آن دو، در گذشته نقش خویش را به پایان برد و به گفته صریح قرآن، نهصد و پنجاه سال در میان مردم خویش درنگ کرد و سر نوشتش آن بود که به دنبال طوفان، تمدن جهان را از نو بیاغازد. دیگری «مهدی» علیه السلام است که نقش خویش را در آینده ایفا می کند و تا کنون بیش از هزار و صد سال در میان مردم خویش زیسته و مقدر چنین است که در روز موعود جهان را دوباره بسازد. پس چگونه زندگانی دراز نوح را باور داریم و طول عمر مهدی علیه السلام را نمی پذیریم؟

② اعجاز طول عمر

تا کنون دریافتیم که زندگانی طولانی از دیدگاه دانش، شدنی است. حال، استدلالهای گذشته را نادیده می‌گیریم و فکر می‌کنیم که از دیدگاه علمی، مسئله طول عمر، غیر ممکن جلوه کند و پیری و فرسودگی، قانونی قاطع باشد که بشر، نه امروز و نه در مسیر دراز فردایش، توانایی چیرگی بر این قانون را پیدا نکند. از این فرض آیا جز این که نتیجه بگیریم عمر چندین صد ساله «مانند عمر نوح و مهدی» علیهماالسلام امری ناهماهنگ با قوانین طبیعی‌ای است - که دانش با افزارها و آزمایشها و استقرار به اثبات رسانده - بازده دیگری عایدمان می‌شود؟ در چنین صورتی، پدیده طول عمر، «معجزه»‌ای به حساب می‌آید که یک قانون طبیعی را، در حالتی معین،

از تأثیر انداخته تا زندگانی فردی را که پاسدار پیامهای آسمانی است، از خطر نابودی حفظ کند. این معجزه در باور مسلمانان - که از گفتار صریح قرآن و سنت پیامبر مایه می‌گیرد - نه در نوع خود استثنایی است و نه شگفت‌انگیز. زیرا قانون پیری و فرسودگی، قاطعیتی بیشتر از قانون «انتقال حرارت از جسم گرم‌تر به جسم سردتر و تساوی نهایی حرارت آنها»، ندارد. در حالی که این قانون، برای نگاهداری زندگی ابراهیم علیه‌السلام از تأثیر افتاد. در آن هنگام که ابراهیم را در آتش افکندند؛ تنها راه جلوگیری از نابودیش، بی تأثیر بودن و از کار افتادن این قانون بود. پس به آتش گفته شد «بر ابراهیم خنک و سلامت شو!» و او همان گونه که سالم در آتش افتاده بود، به سلامت از آن بیرون آمد و گزندى به او نرسید!

جز این بسیاری دیگر از قوانین طبیعی، برای پشتبانی از پیامبران و حجت‌های خدا بر زمین، به حالت تعطیل درآمده است:

دریا برای موسی علیه‌السلام شکافته شد. کار بر رومیان مشتبه گردید و پنداشتند که عیسی علیه‌السلام را دستگیر کرده‌اند؛ در حالی که او را دستگیر نکرده بودند.

محمد صلی الله علیه و آله از خانه خویش که در محاصره انبوه قریشیان بود و آنان ساعتها، در کمین او بودند تا بر وی بتازند؛ بیرون رفت و کسی او را ندید. زیرا خدا می خواست تا پیامبرش را از چشمهای آنان پوشیده دارد. هر یک از این موارد، نشانگر از کار ماندن یکی از قوانین طبیعی است تا از فردی که حکمت خداوندی نگهداری او را بایسته می شمرد پشتیبانی شود. اکنون کجای این مسأله اشکال دارد که قانون پیری و فرسودگی نیز یکی از این نمونه ها باشد؟

از مباحثی که گذشت می توانیم به یک نتیجه کلی برسیم و بگوییم: هرگاه پاسداری از زندگانی یکی از حجت های خداوندی، برای ادامه کارش و پایان بردن نقش سازنده اش؛ ضروری باشد، الطاف خداوندی دخالت کرده، برای نگهداریش، یکی از قوانین طبیعی را به حالت تعطیل در می آورد. و بر عکس، اگر مدت مأموریت او سر آمده باشد، و وظیفه الهی تعیین شده اش را به انجام رسانده باشد، هماهنگ با قوانین طبیعی حیات؛ با مرگ رو به رو می شود، و یا به شهادت می رسد. این پرسش در اینجا پیش می آید که: چگونه بی تأثیر شدن یک قانون طبیعی، شدنی است؟ و چگونه پیوندی

که میان پدیده‌های طبیعت در کار است ، گسیخته می‌شود؟ آیا این باور با دانشی که پرده از چهرهٔ پیوندهای لازم طبیعت برگرفته ، و بر پایهٔ آزمایشها و استقراء منطقی به شناساندن آنها پرداخته ، ناسازگار نیست ؟

در پاسخ باید بگوییم : خود دانش از قانون «ضروری بودن قوانین طبیعی» یک گام عقب نشسته و با این کار به پرسش بالا جواب داده است .

دانش - بر بنیاد آزمایش و مشاهده - پرده از روی قوانین طبیعی بر می‌دارد ، و پس از تجربه‌های گوناگون در چگونگی پیوند بین دو پدیده ، رابطهٔ آن دو را یک قانون طبیعی اعلام می‌دارد و می‌گوید که هرگاه پدیدهٔ نخستین روی نماید ، پدیدهٔ دیگر نیز به دنبال آن پدیدار می‌شود ، تفسیر این رابطه ، هرگز به اعلام یک پیوند گریز ناپذیر و لازم ، که از زرع و ذاتشان سر چشمه گرفته باشد ، نمی‌انجامد . زیرا «گریز ناپذیر بودن» یک حالت پنهانی است که با آزمایش و بررسی استقرائی و علمی ، نمی‌توان آن را حتمی شمرد. از این روی ، منطبق دانش معاصر ، تأکید می‌کند که هر قانون طبیعی - به هر گونه‌ای که برای دانش شناخته شده - نمایانگر یک پیوند گریز ناپذیر نیست ، بلکه «در پی هم آبی» و مقارنهٔ مداوم دو پدیده را

می‌رساند. ^(۱) پس اگر معجزه‌های روی داد و پیوند طبیعی

۱ - علت بودن یک نمود برای نمود دیگر « مانند بر آمدن خورشید برای گرم شدن زمین » مستقیماً قابل دریافت نیست. از در پی هم آمدن این دو پدیده، تنها این مطلب را می‌فهمیم که یک نمود - بر آمدن خورشید - پیوسته، نمود دیگری را در پی دارد که گرم شدن سطح زمین است، و همچنین مشاهده شده است که توالی تخلف ناپذیر بعضی از حوادث، با بعضی دیگر، محدود به رشته خاصی از نمودها نیست؛ بلکه سیمای خاصی از طبیعت است، ولی ارتباط میان یک علت واحد و معلول آن، و کلیت این ارتباط در سراسر طبیعت، به خودی خود مشهود نیست و جزئی ضروری از اندیشه ما را نمی‌سازد.

« دیوید هیوم »

و نیز، برای نمونه، رجوع شود به :

- شرو دینگر، اروین « علم، نظریه، انسان » ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار چاپ اول ۱۳۴۸.
- پلانک، ماکس « علم به کجا می‌رود » ترجمه احمد آرام، انتشارات فجر چاپ سوم ۱۳۵۴.
- ادینگتون، آرنولد « گریز از علیت » ترجمه مصطفی مفیدی، انتشارات روز چاپ اول ۱۳۴۸.
- دنوئی، لکنت « انسان در برابر علم » ترجمه شاپور کیهانی - شهر چاپ و انتشار چاپ اول ۱۳۵۰.
- جعفری، محمد تقی « نقد و بررسی مثنوی » ج ۸ و ج ۱۴ انتشارات آخوندی چاپ اول ۱۳۵۲ و ۱۳۵۴.

بین دو پدیده از هم گسیخت ، گسستن یک پیوند ، گریز ناپذیر نیست .

به راستی که « معجزه » ، به معنی دینی کلمه ، در پرتو منطقی دانش نو ، منهوم می به مراتب بزرگتر از گذشته یافته است . و در قلمروی وسیعتر از آنچه که « اصحاب مدرسه »^(۱) از پیوندهای علت و معلولی

۱ - به پروان مکتب « اسکولاستیک » اصحاب مدرسه می‌گیرند . چون در ترویج و بسطی ، بحث علمی و حکمتی تقریباً یک سره منحصر بود به آنچه در مدارس دهر و کلیسا واقع می‌شد و تعلیمات مقید بود به قیود مدارس مزبور ، یعنی دستور اولیای دین مسیح ؛ و مدرسه را به زبان لاتین « اسکولا » می‌گفتند ، از این رو کلیه علوم و حکمت آن دوره را منتسب به اسکولا نموده « اسکولاستیک » نامیدند .

مهمترین خصایص اسکولاستیک عبارت بودند از :

۱ - تحقیقات علمی ، برای اثبات اصول دین بوده نه برای کشف حقایق چه ایمان را بر عقل مقدم دانسته و می‌گفتند : برای ایمان فهم لازم نیست !

۲ - استقلال فکر و آزادی رأی در کار نبود ! هر کس از تعلیمات گنبد مقدس بیرون می‌شد گرفتار تکفیر و آزار می‌گردید و می‌بایست توبه و استغفار کند !

۳ - به دلیل ترقی ، قوه عقلی نقطه متوجه مباحثه و مناظره و مجادله ، و هزاره بازار بحث منطقی را گرم می‌داشتند و دل ←

دریافت می‌کردند ، مطرح است . از نقطه نظرهای پیشینیان بر می‌آید که اگر دو پدیده ، همیشه یکی پس از دیگری رخ نماید ، پیوند میان آن دو پیوندی است گریز ناپذیر و منظور از « گریز ناپذیری » ، این است که آن دو پدیده ، نمی‌توانند از هم جدا باشند . اما در منطق دانش معاصر ، این پیوند گریز ناپذیر ، جای خود را به « آیین مقارنه » و یا « از پی هم آبی همیشگی دو پدیده » داده است ؛ بدون آن که چنان گریز ناپذیری پنهانی و حتمی ، میان آن دو ، لازم شمرده شود . با این تفسیر ، معجزه ، یک حالت استثنایی ، در آن مقارنه همیشگی به حساب می‌آید ، و بایک گریز ناپذیری منطقی هم درگیر نمی‌شود ، تا نشدنی جلوه نماید .

وقتی از دیدگاه‌های دانش معاصر بنگریم ، و بنیادهای منطقی استقرا را بررسی کنیم در می‌یابیم که : «استقرا دلیلی بر پیوند حتمی بین دو پدیده نیست» ، بلکه تنها دلیلی است بر ارتباط مداوم میان آن دو پدیده . ارتباط

← خود را به الفاظ خوش می‌کردند .

فروغی محمد علی « سیر حکمت در اروپا » سازمان

کتابهای جیبی چاپ اول ۱۳۴۰ - ج ۱ ص ۱۰۵ .

و پیوند مداومی که بر اساس حکمت الهی میان دو پدیده به وجود آمده است. ^(۱)

به دیگر سخن ، حکمتِ نظم دهندهٔ آفرینش ، ایجاب کرده که میان پدیده‌های معین - به گونه‌ای مداوم - پیوند و مقارنه و پی‌آیی وجود داشته باشد و همین حکمت است که گهگاه ، « گسیختگی » را ایجاب می‌کند. و خداوند با گسستن حکیمانۀ پیوندهای تشکیل دهندهٔ یک قانون طبیعی ، وضعی استثنایی بوجود آورده و معجزه‌ای می‌نماید .

۱ - کلیهٔ نتیجه‌گیریهای علمی که با آزمایشهای متعدد ، به روش استقراء ، انجام شود « استقراء ناقص » است ؛ زیرا از نظر علمی « استقراء کامل » وقتی مصداق پیدا می‌کند که همهٔ مورد‌ها آزمایش شود .

۳ رازی از طول عمر و غیبت

پرسش دوم این بود که چرا خداوند بزرگ در مورد «مهدی» علیه السلام این همه اصرار دارد، که به خاطر او، قوانین طبیعت را به حال تعطیل در آورده است تا به او طول عمر بخشد؟ چرا رهبری روز موعود را به فردی وانمی گذارد که آینده از چهره او پرده به یک سو بزند، و زمینه های موجود در جامعه؛ او را پرورش دهد و روی صحنه بیاورد تا به ایفای نقش عدل گستری خویش پردازد؟ و در یک سخن، سود غیبت طولانی مهدی علیه السلام چیست؟

«فلسفه غیبت و طول عمر»، پرسش بسیاری از پرسشگران است. البته پاسخی که بر پایه ایمان به غیب باشد، مورد پذیرش بسیاری از پرسشگران نیست و

می خواهند بر پایه ارزشهای محسوس و حاکم بر جامعه ، پاسخ پرسششان داده شود . زیرا ، با دریافت چنین پاسخی ، می توانند « نفس انقلاب مهدی » علیه السلام و چگونگی « روز موعود » را از لابلای فلسفه غیبت دریابند. لذا لازم است که فعلاً از فرازهای عقیدتی موجود در ایمانمان ، چشم پوشیم و پاسخ لازم را به شیوه زیر ، ارائه دهیم :

« غیبت و طول عمر » از عواملی هستند که رهبر ذخیره شده می تواند ، به یاری آنها ، در روز موعود ؛ انقلابی را که در انتظارش هستیم ، به گونه ای نیکوتر ایجاد کند و نقش ، و فعالیت و رهبری خویش را به پایان ببرد .

لازمه انقلابی آن چنان بزرگ و عمیق ، موقعیت روحی ویژه ای است ، که رهبر دگرگون سازنده باید داشته باشد . او باید با تمامی وجود ، برتری مکتب خویش ، و خردی و ناچیزی نظامهای گوناگونی را که به نابودی شان برخاسته ، احساس کند . هر چه که تار و پود قلب رهبر انقلاب ، بیشتر با پوچی و ناچیزی تمدن فساد زده جامعه عجین شده باشد ؛ و هر چه بیشتر آگاه باشد که تمدن زمانش ، تنها یک نقطه کوچک است از خط دراز سیر تمدن انسانی ، از نظر روحی توانایی بیشتری برای روبرو

شدن با تمدنها و پيکار و چيرگى ، و رسيدن به پيروزي را دارد . مسلم است که مقدار اين توانايى روحى ، بستگى دارد به فراز و نشيبها و ديگر گونيهائى که آن رهبر به خود ديده است .

برای نابود کردن موجودیت یا تمدن سترگ ، نیروی بسیار بزرگ و سرشار از توانایی روحی مورد نیاز است . از آنجا که رسالت مهدی علیه السلام ، در روز موعود ، دگرگون سازی جهانی پر از ستم و بيداد است - آن هم یک دگرگونی همه جانبه ، که تمامی ارزشها و نظامهای اجتماعی را در بر می گیرد - پس طبیعی است که او باید از این جهان ، سرمایه عظیمی از احساس روحی بگیرد ، و خود نیز از فراورده های جهانی که به ویرانی اش برخاسته ، نباشد . زیرا هر کس در سایه تمدنی استوار پرورش یابد - آن را بزرگ می شمارد و احساس هراسی از آن تمدن به دل می گیرد . زیرا در تولد و دوران کودکی ، آن را غالب و زورآور و سرکش یافته و تا چشم به جهان گشوده ، چیزی جز بازتابهای گوناگون آن تمدن ندیده است . بر خلاف آن کسی است که از دل تاریخ برخاسته است ، و پیش از آن که تمدن حاکم و موجود ، رنگ هستی پذیرد ؛ او در جهان زیسته ، و جز آن ، تمدنهای بزرگ دیگر را هم دیده

که یکی از پی‌دیگری، بر جهان چیره شده و سپس از بین رفته‌اند. مهمتر این که، سرگذشت تمدن‌ها را - به جای آن که در نوشته‌های تاریخی بخواند - با دو چشم خود دیده و در پایان هم شاهد پیدایش و رشد و گسترش تمدنی بوده که باید پیش از روز موعود، آخرین بخش داستان بشر باشد.

او در کنار همه تمدن‌ها، با زیرکی و هوشیاری زیسته و با آنها گام زده و ژرفایی را که می‌خواهد در دل آن فرو رود و شنا کند، نه از لابلای سطور در هم تاریخ، بلکه در امتداد تاریخی زمان و همراه با تاریخ؛ نگریسته و شناخته است. و به همین دلیل، چهره حاکم تمدن موجود جامعه را سرنوشتی گریز ناپذیر نمی‌داند، و بدان با دیدی «روسو» وار که به حکومت سلطنتی فرانسه می‌نگریست، نمی‌نگرد.^(۱)

۱ - ژان ژاک روسو «۱۷۷۸ - ۱۷۱۲ م» اندیشمند معروف فرانسوی، نویسنده «قرار داد اجتماعی» و «امیل» با این که در جهان فلسفه و اندیشه از بزرگترین منادیان انقلاب و دگرگونی بود، باز هم تصور یک فرانسه تهی از پادشاه برایش ترس آور بود. زیرا وی در سایه حکومت سلطنتی پرورش یافته و در طول زندگانش نیز همواره هوای آن را تنفس کرده بود!

آيا سوره كهف را خوانده و در سرگذشت
آن جوانان ، مطالعه كرده‌اى ؟

... كه به پروردگارشان گرويدند و

خداوند، بر هدايت آنان بيفزود ؟

آنان با يك نظام بت پرستى روبرو شدند
كه، بى رحمانه ، بر اجتماعشان فرمان مى‌راند
و در نابود كردن هيچ بذرى از بذرهاى
يگانه‌پرستى و از بين بردن اندیشه رهاى از
پرتگاه شرك ، كمترين درنگى نمى‌كرد .

جانشان در تنگناى غم افتاد و نوميدى ، مثل
خوره ، روانشان را آزرده ساخت و روزنه‌هاى
اميد را پيش چشمشان بيست .

پس از آزمائش راه حلهائى گوناگون ، از
ماندن در آنجا به ستوه آمدند ! گرانشان بود كه
بيبيند ، باطل هميشه فرمان براند و بيداد كند و
بر حق چيره شود ! و محيط را - از همه آن
كسانى كه دلشان براى حق مى‌تپد - پاك
سازد .

آن گاه ، مى‌دانى كه خداوند بزرگ با ايشان

چه كرد ؟

سیصد و نه سال در غاری ، که پناهگاهشان بود ، خواب را بر آنها چیره ساخت .
 ... و سپس ، از خواب بیدارشان کرده ، به سوی صحنه زندگی .

نظام بیدادگری که با زور و ستم بر مردم زمانشان حکومت می‌راند ، سرنگون و نابود شده بود ؛ و تنها به صورت یکی از گزارشهای تاریخی بجا مانده بود گزارشی که نه کسی را می‌ترساند و نه لرزشی در دلها پدیدار می‌ساخت !

و اینها همه ، از آن رو بود که جوانان پاک‌اندیش کهف ، سرنگونی باطلی را بنگرند که دیرمانی توانایی و درازی زندگی آن ، برایشان بزرگ جلوه می‌نمود !

تا فرجام کار را با چشم خویش ببینند و صولت باطل ، در دلشان کوچک گردد .

چنین پیش‌آمدی که برای یاران غار رخ نمود ، برای رهبر منتظر نیز ، روی می‌دهد ، تا از لابلای زندگی درازی که به او داده شده :

اقیانوس ژرفی را ، در هنگامی که چاله‌ای بیش نبود ؛

و درخت تناوری را، در هنگامی که دانه‌ای کوچک بود؛

و روزگار دراز را، آن گاه که، تنها، جاننداری در آن می‌زیست بنگرد...!

« مهدی » علیه‌السلام شخصاً در دل تاریخ فرورفته، و با هیبت خویش، به تاریخ پرتو افکنده و نیرو داده است. لذا احساسی دارد لبریز از این که نظامها و تمدنهای پیرامون او، زائیده‌ی رویدادی از رویدادهای تاریخ است، که در پی انگیزه‌های پدید آورنده آنها، پدیدار شده‌اند و در پی انگیزه‌های نابودی‌شان هم از میان می‌روند؛ و عمر تاریخی تمدنها هر اندازه هم که دراز شود بیش از مدتی کوتاه از عمر دراز تاریخ نیست.

از سوی دیگر، آزمودگی و تجربه‌ای که در اثر دیدار و رو در رویی تمدنها و جنبشها و تحولها، نصیب مهدی علیه‌السلام شده، اثر بزرگی در آمادگی روح و اندیشه او برای رهبری روز موعود گذاشته است. تجربه‌هایی این چنین، مهدی علیه‌السلام را در برابر فراز و نشیبهای فراوانی قرار می‌دهد و توانایی او را برای ارزیابی پدیده‌های اجتماعی و آگاهی بر علل و عوامل رنگ و نیرنگهای تاریخ، بیشتر می‌کند.

از این سخنان که بگذریم ، دگرگون سازی جهان ظلم زده ، که به رهبر منتظر واگذار شده ، بر بنیاد همان رسالت آسمانی اسلام است . بدیهی است لازمه انجام این مأموریت ، وجود امامی نزدیک به سرچشمه وحی اسلامی است ، که از شخصیتی ساخته و کامل و مستقل برخوردار باشد و بتواند از تأثیرات تمدنی که باید در روز موعود با آن به مبارزه برخیزد ؛ بر کنار بماند . بر خلاف کسی که در دامن همین تمدن زاییده شده و پرورش یافته و اندیشه‌ها و احساساتش نیز در چار دیوار آن شکل گرفته است .

چنین کسی معمولاً ، از پشتوانه‌ها و ارزشها و رسوبات تمدن حاکم دور نمی‌ماند ، هر چند که برای دگرگون ساختنش نیز ، تاخت و تازی را رهبری کند . پس برای این که بتوان اطمینان پیدا کرد که راهبر منتظر ، از تمدنی که او برای دگرگون ساختنش برگزیده شده ، تأثیری نپذیرفته ، باید شخصیت او به گونه‌ای کامل ، در چنان مراحل از تمدن پیشین ساخته شود که چه از جنبه اصل و چه در روح کلی به تمدنی که با رهبری و موضع‌گیری خود ، به تحقق آن برخاسته ، نزدیکتر باشد .

④ آمادگی کامل فکری و دینی مهدی علیه السلام

به بررسی پرسش چهارم می پردازیم : این که مهدی علیه السلام چگونه آمادگی کامل رهبری را یافته در حالی که فقط پنج سال با پدرش زیسته و پنج سالگی ، سن مناسب پختگی شخصیت یک راهبر نیست ؟

در پاسخ یادآور می شویم که : مهدی علیه السلام پس از در گذشت پدرش ، بلافاصله به پیشوایی مسلمانان رسید ، یعنی هنوز سنینی اندک از زندگانش نگذشته بود که پیشوا شد و آنچه از مایه های روحی و فکری که برای پیشوایی لازم بود ، فراهم داشت .

پیشوایی در سنین کودکی ، پدیده ای است که دو تن از نیاکان او نیز - پیش از وی - به آن رسیده اند. ^(۱) اما پدیده

۱ - امام محمد بن علی جواد و فرزندش امام هادی علیهما السلام که هر دو در سن هشت سالگی به پیشوایی رسیدند.

پیشوایی در سنین اندک ، در زمان امام مهدی علیه السلام به اوج خود می‌رسد . این که از پیشوایی به عنوان یک پدیده یاد می‌کنیم :

الف) پیشوایی امامان اهل بیت علیهم السلام ، مانند پیشوایی خلفای عباسی و فاطمی و ... نبود که یک پایگاه سلطنتی باشد و از پدر به پسر به ارث برسد و دستگاه فرمانروا ، آن را پشتیبانی کند . بلکه پذیرش امامت امام تنها از طریق صفحه‌های دل مردم ، و از راه نفوذ روحی بود . همراه با اثبات این نکته که : تنها امامان اهل بیت علیهم السلام ، شایستگی امامت دارند .

ب) این پایگاه مردمی ، از همان آغاز اسلام ، در دل توده ریشه داشته و در روزگار امام باقر و امام صادق علیهما السلام به مرحله شکوفایی و گستردگی خود رسیده است . آموزشگاهی که این دو امام تشکیل داده و سرپرستی نمودند ، موج فکری پردامنه‌ای ، در جهان اسلام گسترد ، که مایه پیوستن صدها فقیه و متفکر و مفسر ، و همچنین دانشمندانی بسیار در زمینه‌های مختلف علوم انسانی و اسلامی به آن شد . تا آنجا که حسن بن علی و شامی گوید : « به مسجد کوفه در آمدم و در آنجا نهصد استاد دیدم که از جعفر بن محمد حدیث

نقل می کردند .»

ج) شرایطی که این آموزشگاه و آن پایگاه مردمی برای برگزیدن امام ، و شناخت لیاقت او در پیشوایی لازم می شمردند ، شرایطی دشوار بود . زیرا ، مبتنی بر این باور بود که امام ، پیشوا و مقتدا نخواهد بود مگر آن که از همه اهل روزگارش ، دانشمندتر و داناتر باشد .

د) مردمان زیادی ، جان خویش را به خاطر عقیده به امامت ، از دست دادند زیرا دستگاه خلافت هم عصرش ، به آن با دید یک مکتب مخالف خود - دست کم از جنبه نظری - می نگریستند - و سر انجام این امر ، تاخت و تازها و شکنجه‌هایی بود که فرمانروایان آن روزگار ، با پی گیری ، روا داشتند تا راه خود را هموار کنند .

چه بسیار کسانی که به دست دستگاه خلافت کشته شدند و یا در سیاه چالها ، جان سپردند . اعتقاد به پیشوایی امامان اهل بیت علیهم السلام ، برای مردم بسیار گران تمام می شد ، و جز آرامشی که باورمند و معتقد ، در روح خود حس می کرد و یا به عنوان نزدیکی به خداوند می پذیرفت ، فایده دیگری نداشت .

ه) امامان ، که پیشوایی شان بر بنیادهایی این چنین ، استوار می شد ، نه جدا از جامعه بودند و نه مانند حاکمان

در باروهای قصرهای سر به فلک کشیده ، خود را از چشم مردم دور می داشتند .

بین آنها و مردم ، هیچ حاجبی نبود ، مگر در زمانهایی که نیروهای حاکم - با کند و زنجیر و تبعید و آوارگی - در روابط امامان و مردم ، مانع پدید می آوردند . این امر از شماره بی شمار کسانی که از امامان به نقل حدیث پرداخته اند ، و تعداد نامه هایی که با آنها رد و بدل می شده و اکنون در کتابها محفوظ است ، و همچنین دیدارها ، مسافرتها و نماینده های امامان ، در شهرها ؛ فهمیدنی است ، و ارتباط و برخورد امامان با طبقات گوناگون مردم و دانشمندان ، آشکار است .

(و) خلفایی که با امامان شیعه معاصر بودند ، وجود ائمه و پیشوایان روحی را منشاء خطری بزرگ برای سرنوشت و دستگاه خود می دانستند ؛ و از این روی ، تمام تلاش خویش را به کار می گرفتند تا این پیشوایی را از میان بردارند . و در این راه ، از هیچ گرفت و بند و زورآوری ممکن ، روی نگردانیدند . حتی برای حفظ موجودیت خویش ، نمایشهایی سنگ دلانه و مداوم ، از اسارت و تبعید و زنجیر و تاخت و تاز و شهادت ترتیب دادند و روح دل مسلمانان و دوستداران امامان را به درد

نشانند .

با توجه و دقت به نکات تاریخی ای که گذشت ، به این نتیجه می‌رسیم که « امامت » در سنین کم ، پدیده‌ای واقعی بوده ، نه پنداری از پندارها ؛ زیرا امامی که در کودکی به پیشوایی روحی و فکری مردم مسلمان رسیده ، و مسلمانان حتی در کشاکش آن همه موج ویرانگر ، باز خویشتن خویش را به پیروی و دوستی او گماشته‌اند ، مسلماً باید از دانش و آگاهی و گستردگی دید ، و دانا بودن به فقه و تفسیر و عقاید ، بهره‌ای آشکار و چشمگیر داشته باشد . چون در غیر این صورت ، نمی‌توانسته مردم را به پیروی از خویش وادارد .

می‌بینیم که امامان در موقعیتهایی بودند که پیروانشان از خرد و بزرگ می‌توانستند با ایشان بجوشند و به آسانی ، از بازتابهای وجودشان بهره گیرند ، حال آیا امکان دارد که کودکی مردم را به قبول امامتش بخواند . و آن را مانند در فشی - در فش افراشته اسلام - جلوه‌گر سازد ، و این دعوت را مداوم در برابر چشم و گوش همگان انجام دهد ، و مردم به او پنهان و آشکار بگردند و حتی در راه گرایش خویش ، از بذل جان و مال هم نهراسند ؛ اما از چگونگی حال و روز امام آگاهی نداشته

باشند و «امامت در سنین کم» مردم را به جستجو در حقیقت قضیه و ارزیابی امامت کودک و پرس و جو درباره وی و اندارد؟

آیا ممکن است که سالها بر موضع گیری پیشوایانه امام و رابطه همیشگی اش با مردم بگذرد؛ باز هم پرده از چهره حقیقت به کنار نرود و چگونگی اندیشه و دانش امام - چه کودک و چه بزرگ - آشکار نگردد؟

به فرض محال که مردم نتوانستند حقیقت و واقعیت امر را دریابند، خلافت و نیروی حاکم که آن همه دشمنی علنی با امام داشته، چرا برنخاسته و پرده از رخساره حقیقت نینداخته است؟

اگر امام کودک هم مثل همه کودکان بود و از سطح تفکر و اندیشه ای بزرگ و والا برخوردار نبود، بهترین دستاویز برای عرضه بی لیاقتیها و بی ارزشیهای امام به دست خلفا نمی افتاد تا به پیروان امامان عرضه کنند، و آن ستارگان درخشان را بکوبند و مشخص کنند که چنین کسانی نمی توانند پیشوای روحی و فکری مردم باشند؟ زیرا اگر اثبات بی لیاقتی یک انسان چهل پنجاه ساله که سرمایه های فراوان از علم و دانش زمانش را دارد، به مردم عادی، مشکل باشد، اثبات عدم لیاقت یک کودک، در

رهبری مردم، دشوار نیست.

برای نابود کردن امام، و پایمال کردن شخصیت رهبری او؛ اثبات بی لیاقتی اش، کارگرتتر و قانع کننده تر از آن بود که خلفا دست به آن شیوه های غیر انسانی یازند. بخصوص با در نظر گرفتن این که شیعه برای امام، ویژگی های بزرگی را در نظر گرفته است.

اگر امام خردسال، از دانش و سطح تفکر عالی برخوردار نبود، خلفای معاصر، خیلی خوب می توانستند جنجال بپا کنند، اما سکوت آنها و سکوت تاریخ گواه است که امامت در سنین کم، پدیده ای حقیقی بوده نه ساختگی. خلفا نیز حقیقی بودن امامت این امامان را، در مقام عمل و فکر، دریافته بودند و می دیدند که اگر هم خردسالی امام را علم کنند، و با این وسیله رهبری دینی و فکری او را بکوبند؛ باز پیروز نیستند.

تاریخ گهگاه، از تصمیم گیری خلفا - بر استفاده از کم سنی رهبران شیعه و بی نتیجه ماندن کارشان - سخن به میان می آورد، اما حتی یک مورد هم نشان نمی دهد که این امر تزلزلی در روحیه پیروان ایجاد کند؛ و یا مدرکی ارائه نمی دهد که امامان - به هنگام کودکی - با پرسش و یا مشکلی روبرو شوند و در پاسخ آن به تنگنا بیفتند و

اطمینان مردم را نسبت به موقعیت و امامت خویش
سست کنند.

در نتیجه امامت در سنین پایین ، پدیده‌ای واقعی در
زندگانی اهل بیت علیهم السلام بوده ر تنها یک فرض
خشک و خالی نیست .

برای پدیده رهبری در سنین پایین ، نمونه‌های
دیگری نیز می‌توان در میراث پیام‌آوران الهی یافت .
برای نمونه؛ حضرت یحیی ، که خداوند درباره او
چنین می‌فرماید :

«ای یحیی ، با نیرومندی و استواری این نامه را
«فرمان پیامبری» بگیر - و ما ، در کودکی به او حکمت و
فرزانگی دادیم - .»^(۱)

اکنون که چگونگی امامت در سنین کودکی روشن
شد ، پیداست که جایی برای اعتراض به امامت امام مهدی
علیه السلام با سن کم ، باقی نمی‌ماند .

⑤ ایمان به تحقق وجود مهدی علیه السلام

در پرسشهای گذشته ، این مسائل مطرح شد که : به فرض پذیرش امکان طول عمر ، غیبت و دیگر ویژگیهای امام مهدی علیه السلام ؛ تنها ممکن بودن امر ، کافی و قانع کننده نیست . ما چگونه به وجود مهدی علیه السلام در روزگار کنونی ایمان داشته باشیم ؟ آیا تعدادی روایت که در لابلای کتابها از پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله نقل شده ، کافی است که ما را به وجود امام دوازدهم معترف سازد ؟ با این همه شگفتی و ویژگیهای غیر عادی که در مسئله مهدی علیه السلام دیده می شود ، چگونه می توانیم ثابت کنیم که به راستی مهدی علیه السلام وجود تاریخی دارد و صرفاً یک فرضیه نیست ، که یک سلسله شرایط روحی دست به دست هم داده و آن را در دل تعداد زیادی

از مردم نشانده باشد؟

در پاسخ می‌گوییم که در موضوع مهدی علیه‌السلام، با این تعبیر که وی رهبری منتظر است تا در سطحی برتر جهان را دگرگون کند، سخنانی بسیار از پیامبر بزرگ و امامان اهل بیت علیهم‌السلام رسیده و در نصوصی بسیار، آن چنان تأکید شده، که در اصالت و صحت آن نمی‌توان تردیدی روا داشت. تا آنجا که تنها از طریق برادران اهل سنت، بیش از چهارصد حدیث، در این مورد، از پیامبر گزارش شده است^(۱) و اگر اخبار رسیده از طریق شیعه و سنی، شماره گردد روی هم رفته به بیش از شش هزار روایت درباره امام مهدی علیه‌السلام برمی‌خوریم،^(۲) که مسلماً شمار بزرگی است و حتی در موارد بسیاری از مسائل بدیهی اسلامی که مسلمانان در آنها تردیدی ندارند، و مورد پذیرش هستند، به این مقدار روایت وارد نشده است.

۱ - «المهدی» تألیف آیه الله سید صدر الدین صدر پاورقی ص ۴۴.

۲ - «منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر» تألیف لطف الله صافی.

برای تجسم این اندیشه در امام دوازدهم ، و پذیرش آن نیز دلایل کافی و روشن وجود دارد . که همه را می توان در دو دلیل فشرده : یکی اسلامی و دیگری علمی . ابتدا با دلیل اسلامی ، وجود رهبر منتظر را ثابت می کنیم و با دلیل علمی روشن می کنیم که « مهدی » علیه السلام تصور و افسانه نیست ، بلکه حقیقتی است که وجود آن با تجربه تاریخی ثابت شده است .

دلیل اسلامی : در صدها روایتی که از پیامبر اسلام و امامان شیعه به ما رسیده و ویژگیهای مهدی علیه السلام را بر شمرده ، در می یابیم که او از اهل بیت علیهم السلام و فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام ، و نهمین فرزند امام حسین علیه السلام و دوازدهمین امام از ائمه دوازده گانه است .

با این که ائمه شیعه ، سعی داشتند که مسئله «مهدی» علیه السلام را در برابر عموم طرح نکنند ، تا بدین وسیله از کشته شدن ناگهانی آن رهبر منتقم جلوگیری کنند ؛ نه تنها تعداد روایات نقل شده به تعداد بالا رسیده است ، بلکه یک سلسله برجستگیها و نشانههایی را می توان در آنها دید ، که صحت صدور آنها را روشن می کند . از جمله پیامبر صلی الله علیه و آله درباره

جانشینان و پیشوایان پس از خود ، فرمودند که ایشان دوازده نفرند .

متن این حدیث ، از طرق گوناگون ، و با الفاظ گوناگون روایت شده است . و برخی از روایت شماران که روایات این گونه را شمرده‌اند ، به بیش از دویست و هفتاد روایت رسیده‌اند که همه آنها ، از معروفترین کتابهای حدیثی شیعه و سنی گرفته شده است ، و از قلم کسانی چون بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود و احمد ، در مسند ، و حاکم - در مستدرک بر صحیحین - بازگو گردیده است .

بخاری ، که یکی از گزارشگران این حدیث است ، خود با امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام هم عصر بوده ، و همین خصوصیت او ، روشنگر معانی بزرگی است . زیرا ثابت می‌کند که حتماً چنین حدیثی از پیامبر نقل شده است ، اما هنوز محتوای آن تحقق نیافته و « دوازده امام » در صحنه دین پدیدار نشده‌اند ، پس مسلماً نقل حدیث ، بازتاب یک واقعیت خارجی « شیعه دوازده امامی » نبوده است . وقتی یک دلیل مادی و عینی بر این امر یافتیم که حدیث یاد شده ، پیش از تحقق توالی تاریخی دوازده امام ، و پیش از آن که پدیده خارجی

مذهب شیعه دوازده امامی به صورت کامل آن عرضه شود، در کتابهای حدیث ضبط شده، می‌توانیم مسلم بگیریم که این حدیث، روشنگر یک حقیقت خدایی است که بر زبان پیامبر جاری شده است.

پیامبر بزرگ، بارها فرمودند: «جانشینان بعد از من دوازده تن هستند» و پس از آن مذهب شیعه دوازده امامی نیز، به صورت یک واقعیت عینی، ظهور کرده، امام علی علیه‌السلام را به عنوان نخستین جانشین؛ و امام مهدی علیه‌السلام به عنوان پایان دهنده به کار و راه خود؛ برگزید. زیرا حدیث پیامبر، تنها با این گزینش است که واقعیت خارجی می‌یابد.

دلیل علمی: پایه دلیل علمی ما، بررسی و تجربه زمان هفتاد ساله «غیبت صغری» است. غیبت صغری، نشان دهنده مرحله نخست امامت مهدی علیه‌السلام است. زیرا سرنوشت حتمی امام، این بود که از دیده‌های مردم پنهان بماند، اگر چه دل و خردش در میان مردم است. اگر غیبت به طور ناگهانی روی می‌داد، به ارکان مردمی امامت آسیب بزرگی می‌زد، زیرا مردم به پیوستگی و جوشش و ارتباط با پیشوای زمان خویش خورده بودند. اگر امام، یک باره غایب می‌شد، احساس

می کردند که پیوند روحی شان با پیشوای فکری و عقلی گسیخته شده است. این احساس، خلاء سهمناکی پدید می آورد که ممکن بود موجودیت اسلام را به خطر اندازد و جمعیت مسلمان را به پریشانی و پراکندگی بکشاند، پس با غیبت صغری زمینه چینی شد تا ارکان توده کم کم به غیبت خو گیرند، و زندگی و اعتقادات خود را بر پایه غیبت شکل بخشند.

مردم در این دوره، از طریق یاران خاص و مورد اعتماد، با آن حضرت در تماس بودند. میان امام مهدی علیه السلام و پیروانش در مدت غیبت صغری، چهار تن حلقه اتصال و رابط فیض، از سوی امام به نیابت منصوب شده بودند. آنها که در پارسایی و پرهیز کاری و دینداری، آوازه‌ای به سزا داشتند، عبارت بودند از:

۱ - عثمان بن سعید عمروی

۲ - محمد بن عثمان بن سعید عمروی

۳ - ابو القاسم حسین بن روح

۴ - ابو الحسن علی بن محمد سیمری

این چهار تن، به ترتیب، هر کدام پس از در گذشت دیگری، به کار نیابت و نمایندگی پرداختند و نیازها و پرسشهای شیعیان را در پیوستگی و ارتباط همواره

خویش، به امام عرضه کرده و پاسخهای حضرت را که گاه زبانی و گاه به صورت نوشته بود، به آنان می‌رسانیدند.

به این ترتیب مردمی که از دیدار پیشوای خویش محروم بودند، دلخوش به مکاتبات و روابط غیر مستقیم شدند. می‌بینیم همه توقیعات و نامه‌هایی که از امام رسیده دارای یک خط و شیوه بوده است.

نواب امام، نزدیک هفتاد سال وسیله ارتباط با امام بودند تا آن که آخرینشان «سیمری»، پایان یافتن دوره غیبت صغری، و شروع غیبت کبری را اعلام کرد.

انتقال از غیبت صغری به غیبت کبری، نشان دهنده این واقعیت است که هدفهایی که از غیبت صغری وجود داشته برآورده شده و با این برنامه تدریجی، شیعه از آسیبی که خلاء ناگهانی امام وارد می‌کرده، رسته و موقعیت شیعه بر اساس غیبت شکل گرفته است؛ تا اندک اندک، مردم برای پذیرش «نمایندگان عام» امام آماده شوند.

با این انتقال، نیابت و نمایندگی امام، از دست افراد مشخص برگزیده، به دست مجتهدین عادل و بینا افتاد و در کارهای دین و دنیا پیروی از آنان لازم شد.

بی شک هر کس چنین فرازهایی را بداند و به ارزیابی آنها بنشیند، در می یابد که « مهدی » علیه السلام حقیقتی است که گروهی از مردم، همراه با آن زیسته اند و نمایندگان و سفیران ویژه او، نزدیک هفتاد سال، در لابلای روابط خود با شیعیان بازگو کننده این حقیقت بوده اند که بازیگری و نیرنگی در کارشان نیست و تناقضی در سخن و عملشان دیده نشده است.

راستی چگونه می توان پذیرفت که یک دروغ، هفتاد سال پایدار بماند و چهار تن بر آن چنان همداستانی کنند که گویی، حقیقتی بزرگ است که با چشم خویش می بینند و با آن زندگی می کنند، و در این مدت هم نقطه ضعفی از آنها آشکار نگردد که برانگیزنده تردید باشد؟

از گذشته های دور « چراغ دروغ بی فروغ » بوده است و منطق زندگی ثابت می کند که عملاً و با حساب احتمالات، محال است که دروغی بتواند با این صورت خاص، در تمام مدت روزگاری که بر مهدی علیه السلام گذشته، دوام بیاورد و همه وابستگیها و نقشه ها را در بر بگیرد و اعتماد پیروانش را نیز جلب کند.

پس غیبت صغری، یک تجربه علمی شمرده می شود تا چیزی را که واقعیت عینی و خارجی دارد اثبات

دلایل وجود مهدی علیه السلام ۵۹

کند و پذیرش واقعیت رهبری امام مهدی علیه السلام را،
با ویژگیهای ولادت و زندگی و غیبت کبرای او، ممکن
سازد.

⑥ چرا مهدی علیه السلام تا کنون ظهور نکرده است؟

چرا پیشوا در طول این مدت روی ننموده است . و اگر به راستی او برای یک فعالیت اجتماعی بزرگ آماده شده ، چه انگیزه‌ای سبب شده که - در طول سالهای غیبت صغری و بعد آن تا کنون - بر صحنه ظاهر نشود؟ در حالی که به هنگام غیبت صغری ، موقعیت برای انقلاب اجتماعی آسانتر بود و رابطه مسلم او با پیروانش ، به امام امکان می داد تا افرادی گزیده را گرد آورد و کار خود را از یک نقطه آغاز کند ، چرا اتفاقی نیفتاد؟ با در نظر گرفتن این که نیروهای حاکم در زمان غیبت صغری به این مرحله از قدرتهای سهمناک که اکنون در اثر تحولات علمی و صنعتی در اختیار نیروهای جهانی

است، نرسیده بود چرا انقلاب اجتماعی حضرت مهدی علیه السلام در آن زمان صورت نپذیرفت؟

در پاسخ می‌گوییم: پیروزی هر انقلاب و هر فعالیت اجتماعی، به یک سلسله شرایط و موقعیتهای عینی و خارجی بستگی دارد که بدون فراهم شدن آن شرایط، نمی‌تواند به هدف خود برسد.

اگر چه قسمتی از شرایط و موقعیتهای انقلاب مهدی علیه السلام خدایی است و جنبه آسمانی دارد، اما اجرای کلی مأموریت او به گرد آمدن شرایط عینی و خارجی وابسته است.

همان گونه که آسمان چشم به راه ماند تا پنج قرن از جاهلیت بگذرد، و آن گاه ندای آخرین رسالت آسمانی را از سوی پیامبر ما بشنود؛ این انتظار یعنی اجرای برنامه الهی حضرت مهدی علیه السلام هم مستلزم تحقق موقعیتهای عینی و خارجی است. موقعیتهایی که برای انجام یک دگرگونی بزرگ لازم است، یا عواملی است مانند محیط مساعد و فضای عمومی مناسب و یا بعضی ویژگیهای جزئی که جنبش دگرگونی بخش از لابلای پیچ و خمهای جزئی، در جستجوی آن است.

مثلاً در مقام مقایسه می‌توانیم از انقلابی که لنین در

روسیه رهبری کرد، مثال بزیم که به عواملی چون جنگ جهانی اول، تزلزل امپراطوری تزار، از نظر کلی، و ایجاد محیط مناسب برای دگرگونی و عواملی جزئی‌تر، مثل سالم ماندن لنین در مسافرتی که به داخل روسیه کرد و به رهبری مردم و انقلاب پرداخت، بستگی داشت. اگر کوچکترین رویدادی برای او پیش می‌آمد، انقلاب توانایی خودش را از دست می‌داد و نمی‌توانست به نتیجه برسد.

سنت تغییر ناپذیر خداوند برتر، بر این است که اجرای انقلاب الهی مهدی علیه‌السلام نیز به موقعیتهای خارجی و پذیرنده‌ای که محیط مساعد و فضای عمومی را، برای درک و پذیرش انقلاب آماده می‌سازد، وابسته باشد. به همین دلیل هم بود که اسلام پس از گذشت چندین سده از پایان یافتن کار انبیاء پیشین و ایجاد خلاء تلخ چندین صد ساله ظاهر شد. خداوند با همه توانایی‌اش در هموار ساختن همه مشکلات راه رسالت پیامبر، و ایجاد محیط مساعد برای ابلاغ این رسالت، نخواست چنین شیوه‌ای را به کار گیرد، بلکه با ابتلا و آزمایش، که تکامل بخش انسانند کار کلی انقلاب الهی را به گونه‌ای طبیعی و بر بنیادها و عوامل اجتماعی

صورت داد .

البته این ویژگی ، مانع آن نیست که گهگاه ، در پاره‌ای از جزئیات دخالت خداوندی ، از راه‌های غیر عادی انجام پذیرد . زیرا جزئیات در ساختن محیط مساعد، نقش اساسی ندارند و فقط گاهی برای حرکت در محیط مناسب لازمند . یاری‌ها و توجهات عینی‌ای که خداوند در لحظات دشوار به رهبران الهی می‌کند ، از این گونه است : برای پاسداری رسالت ابراهیم آتش نمرود را بر او سرد و سلامت می‌کند و دست یهودی‌ای که با شمشیر بر بالای سر پیامبر ایستاده ، از حس می‌افتد و توانایی حرکت و تکان را گم می‌کند . یا باد شدیدی می‌وزد و پرده‌های دشمنان حق را که در روز خندق مدینه را محاصره کرده‌اند ، از بیخ و بن بر می‌اندازد ؛ و هراس در دل آنها می‌افکند . اما همه اینها از یک سلسله امور جزئی و کمک در لحظاتی قاطع ، فراتر نمی‌رود و باید پیش از این کمکها ، زمینه و فضایی مساعد برای دگرگونی عمومی وجود داشته باشد .

اکنون در پرتو همین مبانی ، و همساز با موقعیتهای عینی و خارجی ، موضع‌گیری امام مهدی علیه‌السلام را بررسی می‌کنیم :

مسئله انقلاب امام مهدی علیه السلام نیز، مانند هر
دیگر گونی اجتماعی دیگر، از جهت اجرا به موقعیتهایی
اجتماعی بستگی دارد؛ که باید همساز با آن موقعیتهای
معین، پیش آید. زیرا مهدی علیه السلام خود را برای
اقدامی اجتماعی و در سطحی محدود آماده نکرده، بلکه
رسالتی که از سوی خداوند برای او تعیین شده دیگرگون
ساختن همه جانبه گیتی است. به صورتی که همه افراد
بشر از تاریکیهای ستم و بیداد، به فروغ دادگری راه یابند.
برای چنین دیگرگونی بزرگی، تنها وجود یک رهبر
شایسته، کافی نیست، زیرا ویژگیهای یک رهبر شایسته را
پیامبر در همان روزگار سیاه نیز داشت. بلکه علاوه بر
رهبر شایسته، نیازمند یک محیط جهانی مساعد و یک
فضای عمومی مناسب نیز هست تا موقعیتهای خارجی
مطلوب را برای انجام انقلاب جهانی آماده سازد.

از دیدگاه انسانی که بنگریم، باید «احساس نابودی
مدوام» در انسان متمدن ایجاد شود و یک انگیزه اساسی
در درونش پدیدار گردد و رسالت دادگرانه مهدی
علیه السلام را بپذیرد. تنها با تجربه های اجتماعی، مدنی
و سیاسی گوناگون امکان دارد چنین احساسی در درون
انسانها جای گیرد. زیرا با تجربه مکتبها و ... می توانند باز

گرانی از نقاط منفی به دوش خود بیابد و نیاز او را به یاری جویی از سرشت پاک و جهان نهان آشکار سازد .

از دیدگاه مادی نیز ، شرایط موجود ، در زمان ظهور ، برای انجام رسالت مهدی علیه السلام ، بر تمامی جهان ، باید آمادگی و توانایی بیشتری داشته باشند تا در روزگاری مثل زمان غیبت صغری . زیرا که بخشهای جهان به یکدیگر نزدیک شده ، ارتباط و پیوند میان انسانها بهتر انجام می گیرد . ارتباط و پیوندی که دستگاه رهبری مرکزی ، برای پرورش مردم ، بر بنیاد رسالت ؛ به آن نیاز دارد .

اما درباره تکامل نیروهای مادی ای که در اختیار دشمنان امام است و اشکالی که امام مهدی علیه السلام در برخورد با آنها دارد و هر چه ظهورش به تعویق افتد ، مشکل بیشتر چهره می نماید ، یادآوری این نکته کافی است : وقتی شکست روحی بر مردم چیره شده باشد ، و روح انسانی که مالک و راهبر ابزارها و افزارهاست فرو ریزد ، تکامل شکل مادی نیروها کاری از پیش نمی برد . در تاریخ هم نمونه های بسیاری داریم که ساختمان یک تمدن رفیع ، با نخستین تکانی که بر اثر یک نبرد به آن داده شده فرو ریخته است . در حقیقت کاخ بلند آن

مسئله انقلاب امام مهدی علیه السلام نیز، مانند هر دگرگونی اجتماعی دیگر، از جهت اجرا به موقعیتهایی اجتماعی بستگی دارد؛ که باید همساز با آن موقعیتهای معین، پیش آید. زیرا مهدی علیه السلام خود را برای اقدامی اجتماعی و در سطحی محدود آماده نکرده، بلکه رسالتی که از سوی خداوند برای او تعیین شده دگرگون ساختن همه جانبه گیتی است. به صورتی که همه افراد بشر از تاریکیهای ستم و بیداد، به فروغ دادگری راه یابند. برای چنین دگرگونی بزرگی، تنها وجود یک رهبر شایسته، کافی نیست، زیرا ویژگیهای یک رهبر شایسته را پیامبر در همان روزگار سیاه نیز داشت. بلکه علاوه بر رهبر شایسته، نیازمند یک محیط جهانی مساعد و یک فضای عمومی مناسب نیز هست تا موقعیتهای خارجی مطلوب را برای انجام انقلاب جهانی آماده سازد.

از دیدگاه انسانی که بنگریم، باید «احساس نابودی مداوم» در انسان متمدن ایجاد شود و یک انگیزه اساسی در درونش پدیدار گردد و رسالت دادگرانه مهدی علیه السلام را بپذیرد. تنها با تجربه های اجتماعی، مدنی و سیاسی گوناگون امکان دارد چنین احساسی در درون انسانها جای گیرد. زیرا با تجربه مکتبها و ...

علل تاخیر در ظهور ۶۷

تمدن، پیش از فرو ریختن ظاهر، از درون پوسیده و فرو ریخته و وضعیت و پشتوانه لازم برای پایداری و برپای ایستی خود را از دست داده است.

⑦ اجرای انقلاب، به وسیلهٔ «فرد»

به این پرسش می‌رسیم که: یک شخص - هر اندازه هم عظمت داشته باشد - چگونه می‌تواند این نقش بزرگ را ایفا کند؟ مگر یک شخصیت بزرگ جز انسانی که موقعیتهای گوناگون او را ساخته‌اند، چیز دیگر هم هست؟ پس چگونه می‌تواند جنبشی ایجاد کند و همان موقعیتهای دیگر تغییر دهد؟

عامل اصلی این پرسش، دیدگاه معینی است که بعضی از مردم دربارهٔ تاریخ دارند و انسان را به عنوان عامل دوم تغییر تاریخی می‌پذیرند. آنها عامل اساسی را برای نیروهای خارجی و عینی، که فرد و افراد را احاطه کرده، می‌گذارند. با چنین تفسیری از جنبش تاریخی و اجتماعی، فرد در برترین حالات خود نیز، چیزی جر

یک تغییر پسندیده از جهت گیری همان عوامل اساسی نیست!

روشن است که تاریخ از دو قطب تشکیل شده است؛ یکی انسان و دیگری نیروهای مادی گوناگونی که انسان را احاطه کرده است. همان گونه که نیروهای مادی، ابزار تولید و موقعیتهای زاینده طبیعت در انسان اثر می گذارند، انسان نیز بر آنچه که در پیرامون خویش دارد، مؤثر است. ما فقط نمی توانیم فرض کنیم که جنبش از ماده آغاز می گردد و در انسان پایان می پذیرد و دیگر عکس آن امکان ندارد. زیرا انسان و ماده، بر اثر گذشت زمان در یکدیگر اثر می کنند و به همین دلیل است که یک فرد می تواند، در میان امواج تاریخ، نقشی بزرگتر از طوطی مقلد داشته باشد. به ویژه وقتی که این فرد، عامل پیوند انسانها و پروردگار باشد که مانند نیرویی بزرگ برای جنبش تاریخ دخالت خواهد کرد. این امری است که در تاریخ رسالتهای پیامبران و در سرگذشت آخرین پیام آور الهی به صورتی بارز تحقق یافته است. زیرا محمد صلی الله علیه و آله به حکم مأموریت الهی اش، زمام جنبش تاریخ را به دست گرفت و تمدنی را پدید آورد که هیچ یک از موقعیتهای خارجی دیگر، که گرداگرد او را

گرفته بودند، توانایی انجام آن را نداشتند^(۱) پس آنچه که ممکن است به دست بزرگترین پیامبران روی دهد، امکان دارد که به وسیله پیشوای منتظری، از خاندان او، نمودار شود؛ پیشوایی که پیامبر، خود، نوید ظهورش را داده و مردم را از نقش سترک او آگاه ساخته است.

۱ - «الفتاوی الواضحة» از آیه الله محمد باقر صدر - پیش گفتار دوم «المرسل، الرسول، الرسالة».